

پروردگار ما! کج مداردلهای ما را پس از
آنکه هدایت نمودی ما را و ببخشای برای
ما از نزد خودت رحمتی را چه به راستی
تو همان تویی بس بخشاینده.

پروردگار ما! همان تویی گردآورنده مرده
برای روزیکه نیست ربیبی در آن، همانا
خدا خلاف نکند و عده را.

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ

لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿۱۰﴾

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ

بَعْدَ لَا يُخْلِفُ الْوَعْدَ ﴿۱۱﴾

توضیح برخی از لغات:

تورات: واژه عبری - : شریعت، اصول یا مجموعه احکام، آموزش و هدایت
انجیل: بشارت، ریشه عربی آن از نجل: پدید آورد، زمین را شکافت، زمین سبز
شد. و در واقع این نام معرب اوانگلیون یونانی است به معنی مژده و بشارت (فرهنگ
فارسی معین ج ۵) به نظر ارجح این کلمه یونانی است اصل آن اوانجیلیون بوده است،
مرکب از دو کلمه مژده نیک [قاموس معجم متن اللغة تألیف احمد رضا به نقل از مجله
معجم اللغوی دمشق ۲۳: ۱۸۱]

فرقان: مصدر اسمی که وزن آن فزونی و یا حرکت را می‌رساند. از فرق: جدا کرد،
شکافت، روشن و متمیز گردید.

انتقام: پیگرد، بد پاداش دادن به گناه، افتعال از نقم: به پاداش بدش رساند، سخت
ناروا و بد دانست، براو عیب گرفت و نکوهش کرد.

زیغ: کجمنشی، کجی، برگشت از حق، روی آوردن به باطل، ناتوانی دید، حیرت-
زدگی، کشیدن مهارشتر، آرایش.

الم. الله لا اله الا هو الحی القيوم - درباره اشارات و رموز حروف جدا گانه‌ای

که در آغاز بعضی از سوره‌های قرآن آمده مفسران و محققین با دیدهای خاص خود
نظرها و احتمالاتی داده‌اند که آنچه موجه به نظر می‌رسد در پرتو (الم ذالک الکتاب
لاریب فیہ - اول سوره بقره) آمده است.^۱

۱- هر یک از این نظرها با بینش صاحب نظرانی، و چه بسا با شواهد و قرائنی ذکر شده
است، گرچه هیچیک دلیل قطعی و برهانی ندارد و شاید هم با پیشرفت علم نظرهای دیگری
پدید آید و یا برخی از آنها اثبات شود و درست بودن همه یا بیشتر آنها متناسب با عمق

در اندیشه دانشمندان فلسفه عالی، این حروف اشاراتی به اسماء و صفات الهی است که در وراء و ماوراء پرتو افکنده به گونه‌ها و درپدیده‌ها تجلی یافته است. از این نظر که الم اشاره و رمزی به اسماء اثباتی و نفی و صفاتی باشد که به الله لا اله الا هو الحی القيوم امتداد و تفصیل و تجلی و به گونه الکتاب - نزل عليك الكتاب

و جامعیت قرآن است. برخی از نظریه‌هایی که راجع به حروف اوائل آمده چون راجع به شناخت وحی و نزول و حدوث و ربط آن با مبادی و اسماء و صفات و تنزلات و انعکاسهای آن اسماء و صفات است، دریافت و شناخت آن - تا چه رسد به اثبات - برای عقلهای عادی دشوار و یا محال است. و برخی از نظریه‌ها که راجع به ترکیب حروف و کلمات و آیات و تأثیر خاص و بلاغت و اعجاز است چون با عقل و فطرت و حواس می‌توان آنها را دریافت برای عموم فهمیدنی و اثبات شدنی است. از همین‌گونه است رابطه خاصیکه حروف اوائل بعضی از سوره‌ها با اندازه و آهنگ آن حروف به صورت ترکیب و یا تنها در آیات و کلمات همان سوره مندرج است. مانند (الم) که در سر فصل آیاتی از سوره بقره و همچنین در آل عمران: (الم، الی، الذین اوتوا...-) آمده و همچنین این حروف در بسیاری از کلمات این دو سوره آمده.

چند سال قبل یکی از محققین مصری «دکتر رشاد» که ساکن امریکا است، درباره حروف مقطعه اوائل بعضی سوره‌ها دریافتی کرده که آنرا بوسیله دستگاه الکترونیکی به ثبوت رسانده و خلاصه آن در بعضی از روزنامه‌ها و مجله‌های عربی و فارسی منتشر شد. دریافتش این بود که حروف اوائل هر يك از این سوره‌ها رابطه‌ای دارد با حروفی که در آیات همان سوره آمده است و سپس همین دریافت و نظر را با کوشش چند ساله و بوسیله دستگاه الکترونیکی به صورتی اثبات کرد و به این نتیجه رسید که مقدار حروفی که در هر يك از این ۲۹ سوره که با حروف مفرد یا مرکب آغاز شده بیش از دیگر حروفی است که در همان سوره آمده است، با توجه به اینکه مجموع حروف مقطعه قرآن ۱۴ حرف و نصف همه حروف عربی است. برای رسیدن بدین نتیجه می‌بایست حروف سراسر هر سوره از قرآن شماره شود، آنگاه سوره‌هایی که با حروف مخصوص آغاز شده به دقت بررسی شود که جز با دستگاه الکترونیکی امکان نداشت، این گونه رابطه و تناسب مقداری از حروف این سوره‌ها با حروفی مانند: (ق، ن،) یا حروفی مانند: (الم، المر، المص، یس، کهیص) و در نظر گرفتن و تنظیم آن برای بشری در مدت کوتاه آن هم کسی که در مقام بیان معانی و افهام آن به دیگران باشد امکان ندارد. چنانکه جز با چنین دستگاه دقیق و سریع کشف آن امکان نداشت، بنابراین کشف معلوم می‌شود که بیش از اعجازی که در لغات خاص و ترکیب جمله‌ها و آیات در قرآن آمده، حروف آن هم با حساب و تناسب و نظمی خاص آورده شده که

بِالْحَقِّ - تنزل یافته، بان تنزل آن صفات به صورتهای حروف و ترکیبات جهان، تکرار الف و لام و هاءهای واسط که نمودار حرکت بسیط است تبیین توحید ذات و پیوستگی و تکثیر آن در مجرای صفات و مراتب آنست که در دو صفت الحی القیوم که جوشش حیات را با قیومیت و ربط ذات و صفات قدیم و ازلی را با ترکیبات و حوادث می نمایاند و در سیر نزولی به میم رمزی - الم - و تبیین القیوم می رسد که سر آغاز رجوع (إِلَى اللَّهِ تَرْجِعُ الْأُمُورُ) و سیر صعودی می باشد. به اصطلاح فلسفی: حرکت وجود بسیط و بی نام و نشان از مبدأ غیب الغیوب (الله) که تابشهای آن تعینات و تشخصات و ماهیات را پدید می آورد و به اصطلاح عرفانی: حرکت (نفس الرّحمانی) که حروف و ترکیبات عالم را می سازد. انسان که انسان اندیشمند و عقلی، راز درونی و هستی خود را با حرکت اندیشه، همراه با نفس و بیرون دادن هوای عمیق و بسیط و با برخورد به اوتار حلقی به گونه صوت در می آورد و با برخورد و تعیین مخارج به آوای حروف و با ترکیبات آنها به صورت کلمات دارای مفاهیم می نمایاند و همی در صفحات هوا و اوتار سمعی و کتابت و اشعه بصری تنزل می یابد و نقش می بندد و سپس از هوا معو و روپوش حروف و کلمات خلع می شود و آنکه مفاهیم ذهنی و عقلی خالص و طیب دارد همی صعود می نماید (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ) از اوصاد می شود و نزول می یابد و به سوی او بر می گردد و بدو پیوسته می شود.

→

خود جهتی از اعجاز است، علاوه بر معانی و حقایق و محتوای آنها.

بُغْدِ دیگری از اعجاز قرآنی که بوسیله مفسر اندیشمند انسانی و بدون کمک خواستن از مغز الکترونیکی و در محیط محدود کشف شده «سیر تحول قرآن» است که در آن تحول و گسترش مقدار کلمات و آهنگ آیات و معانی در مسیر ۲۳ ساله وحی قرآنی چنان بررسی و دقت و کشف گردیده که می توان بوسیله آن محاسبات، سال و محیط سوره ها و آیات را تا حدی مشخص کرد (رجوع شود به کتاب سیر تحول قرآن، تألیف مهندس بازرگان)

این کشفیات بیان و اثبات بعضی از نظریاتی است که درباره حروف مقطعه در اوائل سوره بقره ذکر شده که یکی از آنها همین نظر است که این حروف اشاره به اعجاز و تناسب حروف و کلمات آیات سوره ایست که در آغاز آن حروف مفرد و مرکب آمده است، و شاید که این نظرها و کشفها روزنه هایی باشد برای رسیدن و کشف حقایق برتری.

پس صدا و آهنگ حروف و ترکیب کلمات و معانی و مفاهیمی که دارند، نه به خود قائم و نه به خود باقی می‌باشند، همه امواج حیات و اراده و قیومیت متکلم و مرید و مبداء حیات و قائم به ذات‌اند: الْحَيِّ الْقَيُّومُ.

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَاعْلَمْ تَزَّلَ، اللَّهُ يَا وَصْف توحيديش
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، و دو صفت جامع الْحَيِّ الْقَيُّومُ. این صفات است که هم به صورت حروف و
ترکیبات عالم تکوین نابس و نزول یافته و هم به صورت کتاب تشریح و هدایت، تا
همچنانکه همه پدیده‌ها و اجزاء هستی را با حیات استعدادی یا فعلی برپا داشته و
به حرکت درآورده، انسانرا هم زنده و قائم و پاینده بدارد تا به اختیار و اراده آزاد
خود به حی قیوم پیوندد. نَزَّلَ (به تشدید) نزول تدریجی را می‌رساند که موافق با
شرایط زمان و استعدادها و نیازها، مسائل هدایتی و احکام آن را مشهود و ملموس
کرده همه مشاعر و عواطف را فراگیرد و منشأ انقلاب فکری و اجتماعی شود. نَزَّلَ
و أَنْزَلَ (بدون تشدید) به معنای نزول دفعی و با هم است. در مواردی که در امور دفعی
با تشدید در قرآن آمده، مانند: (يُنزِلُ الْغَيْثَ - مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا) نظر به مبادی
و اجزاء و از آثار تدریجی است. عَلَيْكَ دلالت بر سلطه و تفوق دارد، آنچنانکه هنگام
نزول، روح و اندیشه و شخصیت مخاطب در رسول بیکسره مقهور آن می‌گردد. بِالْحَقِّ
بر ملازمت و تلبس: این کتابرا با حق و ملازم آن بر تو نازل کرده و یا به سببی
که بیان علت فاعل نزول باشد: به سبب و نیروی حق... حق مطلق الله با همه اسماء
و صفات و تجلیات و نزولات و اراده او که ثابت و پایدار و نگهدار است می‌باشد، و
همین معنای نازل لغوی حق است. حقوق نسبی و تشریحی اصول ثابت و پایدار و با
اصول تکوینی و به حق مطلق پیوسته می‌باشد. همین حق را از واقع جدا می‌سازد
که گاه با هم و گاه در مقابل هم هستند، کتابهای هدایتی و تشریحی بشر در مسیر
واقعیات است که آمیخته از حق و باطل و در محیطهای زمانی و مکانی و شرایط
اجتماعی مختلف و متضاد می‌باشد و قابلیت بقا و صلاح ندارند. حق، ثابت و پایدار و

دارای مصالح حقیقی و هماهنگی با جهان و فطرت و ضامن بقاء و ابدیت می باشد.

مصدقاً لما بین یدیه - تصدیق، نموداری راست و به راستی آوردن چیزیست که به دروغها و افتراها و ادهام آمیخته و ناراست و مبهم گشته. لما بین یدیه چیزیست که در امتداد شعاع دید و خطوط متوازی در دست باشد و در مقابل (لما خلفه، لما قبله) است نه به معنای آنها، زیرا گر چه در طول زمان قرآن پس از دیگر وحی ها و کتابها آمده، در مراتب نزول - نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ - آنها شعاعها و پرتوهائی بودند در امتداد اشعه فروزان قرآن و پیش روی آن. همچنانکه شعاعها و انعکاسهای پیش از طلوع کامل، آمیخته با تاریکیهای ابهام انگیز و تصویرهای موهوم و واقعی می باشد و با سر زدن نیر اعظم تاریکیها از میان می رود و صورتهای راستین از میان اظلال و ادهام متمایز می گردند: مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ. ما، ابهام و شمول را می رساند: آنچه از کتابها و شرایع و وحی ها و الهامها تا حدسها و کشفهائیکه بر پیغمبران و طالبان آنها و انسانهای اندیشمند پرتو افکنده و آمیخته با ادهام و افتراها گردیده، این کتاب راستی و راستهای آنها را می نمایاند و شناسائی جهان و انسان و اصول و احکام را متمایز می کند، از مبادی تا نهایت - نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ، از آن گاه که سیاره زمین آماده وحی گیری و الهامبخشی گردید و پیغمبران وحی یاب و انسانهای اندیشمند سر برافراشتند و روی به سوی مطالع انوار گرداندند، وحدت و پیوستگی همه وحی ها و انواع الهامات را با هم و با کمال وحی می رساند.

وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْقُرْآنَ - تورات و انجیل

در میان وحی ها و الهامات مابین یدیه، وحی هائی بودند متضمن اصول اعتقادی و احکام و نظامات که به صورت کتاب در آمدند و ملت و ملت هائی فرا آوردند.

مفرد آمدن تورات و انجیل و معنای لغوی آنها دلالت بر همان اصول شریعت و بشارت دارد نه به پنج کتاب عهد عتیق و انجیل گوناگون با همه وقایع نگاریها

وسرگذشت‌ها و تناقضات^۱ که بعدها جمع و تدوین گردیده و به نام نگارندگان خوانده شده است و آمیخته با اندیشه‌ها و شرک‌ها و خیالات و دریافتهای همانها می‌باشد: (وجعلنا قلوبهم قاسية يحرفون الكلم عن مواضعه - ۱۳ مائده) (أوتوا نصيباً من الكتاب)، (نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ). آنکه قرآن مصدق آن می‌باشد همانست که از جانب خدا نازل شده هدایت و نور است: وَأَنْزَلْنَا التَّوْرَاتِ وَالْإِنْجِيلِ هُدًى لِلنَّاسِ، و انزلنا التوراة فيها هدی و نور (۴۷/مائده) نه اینکه از دماغ مشوئش مردمی نازل شده و قرآن از تحریف و نقص و فراموشی اصل آن خبر داده است. آنکه پیشاپیش قرآن، از جهت ترتیب نزول و پیش از آن از جهت گذشت زمان، نازل شده، طلیعة احکام و نظامات پس از وحیها و الهامات توراة و بشارت سر بر آورده کتاب کامل انجیل است که چون سپیده فلق و بر آمدن شعاعها پیش از طلوع کامل رخ می‌نمایاند.

هدی، همین راهنمایی به سوی کمال وحی و شریعت است و شاید وصف حالی برای الکتاب و معطوفات باشد که غایت نزول همه هدایت مردم است. و انزل الفرقان با

۱- در پنج کتاب تورات کنونی، بیشتر وقایع و حوادث پس از وفات موسی و تاریخ ملوک و جنگها و رهبران است و در همین تورات اشارات و کنایاتی به تعریف تورات اصلی است. (سفر تثنیه فصل ۳۱). توراتهای کنونی معلوم نیست در چه زمان و از روی چه مدارکی نسخه برداری شده است. بعید است که در زمان موسی (ع) چیزی از تورات نوشته شده و اگر هم نوشته شده با آنهمه حوادث، باقی مانده باشد، چون نه در مصر و نه در چهل سال تحیر در سینا و نه پس از وفات موسی و جنگهای طولانی، وسیله آموختن نوشتن برایشان بوده است. شاید موسی در چند سال که در دربار فرعون بود خود نوشتن آموخته باشد، به هر حال هر چه و آنچه بوده، به شهادت تاریخ و همین تورات ناپدید گشته (فصل ۳۴ فقره ۱۴ تا ۱۷ اخبار ایام دوم: حلقهای کاهن کتاب توراة خداوند را که به واسطه موسی (نازل شده) بود پیدا کرد و آنرا به شافان کاتب داد و او آنرا نزد پادشاه آورد...) - (عزرا کاهن نسخه دیگری به امر پادشاه ایران برای او نوشته است... سفر عزرا فصل ۷) - وقایع نگاران گویند: که تورات (اصول شریعت) با تخریب هیکل به امر بُحْتِ التَّصْرِ با تابوت عهد به غارت برده شد. پس معلوم نیست که عزرا از روی چه نسخه‌ای آنرا نوشته است. آیا به وی الهام شده یا از زبان دیگر کاهنان نوشته است. چهار انجیل کنونی و دیگر اناجیل هم در سالهای ۳۷، ۶۴، ۹۸، تا نیمه دوم قرن اول میلادی نوشته شده است و از انجیل اصلی که متن تعالیم و بشارت است اثری نیست.

تکرار فعل انزل و در نهایت نزول کتاب و تورات و انجیل بیان کمال سطوع وحی است، وحی، از جهت احکام مکتوب، کتاب، و از جهت رهبری، هدی، و از جهت تمایز حق و باطل و خیر و شر و مؤمن و کافر، فرقان نامیده می شود. هیأت مصدری فرقان دلالت بر کمال جدائی و تمایز دارد. تمایز کامل صفوف: (یوم الفرقان یوم التقی الجمعان انفال/۴۱) - روزی بود که صف ایمان از کفر و نفاق متمایز گردید. نزول کامل وحی، همچون تابش نور درخشان بر سطوح است که أشباح و أشخاص و أجسام را متمایز می گرداند و اشعه آن، قابل را رشد میدهد و ناقابل را به جای می گذارد یا به پستی می راند. کتاب تنظیم می کند، فرقان تمیز می دهد.

عطف فرقان به کتاب در این آیه و آیه (وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ - ۵۳/بقره)، گویا ناظر به همین دو کونگی ما انزل، و ذکر فرقان پس از کتاب نظر به کمال آنست. کمال فرقان، همین وحی نهائی و همه جانبه و همگانی است: (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا - ۱/فرقان) که سراسر سوره فرقان تبیین صف بندیها و اندیشهها و بینشهای و همالود در برابر وحی است. این دو آیه: الله لا اله الا هو... و انزل الفرقان - بیان اصول اعتقادی و فکری و بینش جهانی قرآن و پیوستگی و تکمیل کتابهای هدایتی قبل و مرز بندی وجدائی (فرقان) از آئینها و اندیشههای شرك آلود و محدود است. تا آخر سوره پیرامون همین اصول اعتقادی و تبیین بینشهای ناشی از آنها و روش و منش صف معتقد و متعهد به آنها می باشد.

إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ، وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ - پیوستگی این خبر تهدیدآمیز با نزول کتاب و فرقان، نشانه ارتباط عذاب با نزول آن آیات است. کفر و کفر حدوثی و ارادی؛ لهم عذاب شدید، بیان تلازم کفر به آیات و عذاب شدید است. با نزول فرقان که کمال کتاب و آیات است امتیاز و تقابل و تضاد رخ می نماید. تقابل و تضادی در روحیه و قوای درونی که پیش از آن یکنواخت در مسیر غرائز

پست بود و احساس به درد همان در حد احساسات بدنی و محرک‌های غریزی بود که دوام و شدت ندارد، پس از نزول فرقان و پرتو افکندن آیات در خلال قوای درونی، تضاد و برخورد بین عقلِ تعالی طلب که می‌خواهد در مسیر آیات پیش رود و بالا آید و عواطف بیدار شدهٔ انسانی با غرائز و عوامل میراثی که در جهت مخالف می‌کشند، رخ می‌نماید و این تضاد در بیرون از نفسیات به صورت صفوف درمی‌آید، آنها که عقل و وجدان فطریشان با هدایت آیات نیرومند می‌شود و از متن تضادهای رنج آور برتری می‌یابند و بر غرائز و عواطف مقابل حاکم می‌شوند، می‌دهند و آنها که در میان به هم خوردن تعادل و تضادها می‌مانند و از آیات روی می‌گردانند، رنج و عذاب دائم را برای خود می‌خرند. لهم عذاب شدید این رنج و عذاب درونی از آغاز بیداری وجدانی و رشد عقلی و حرکت به سوی کمال احساس می‌شود و هر چه جاذبه‌ها نیرومندتر و تضاد و تحریک بیشتر شود احساس بدان شدیدتر می‌شود و با نزول آیات فرقان و کفر بدان این رنج و درد جالک‌گاه، عذاب شدید می‌گردد، همچون مرغی که پر و بالش روئیده و انگیزه پرواز آرامش نمی‌گذارد و در بند و میله‌های قفس گرفتار آمده همی نفس زنان خود را به دیواره‌های قفس می‌زند تا راهی یابد و یا قفس بشکند و صغیر کشان به پرواز درآید یا پر و بالش بشکند و انگیزه پروازش خاموش شود و به بند و قفس خوی گیرد. در فضای نفسانی و درونی، این گونه‌ای از عذاب شدید است که احساس بدان در شرایط روانی و زندگی و موجب آگاهی یا غفلت، شدید یا خفیف می‌شود تا به عالم آگاهی و هشیاری کامل برسد. در فضای اجتماع، نزول هدایت و فرقان و آیات آن، کسانی را می‌آگاهاند و تکان می‌دهد تا از پوستهٔ محیط کفر زده سر برمی‌آورند و هماهنگ و همصاف می‌گردند و تعادل و ثبات طبقهٔ متمگر و کفر کیش را بر هم می‌زنند و مراکز اتکاء و پایه‌های آنرا فرو می‌ریزند و دچار عذاب شدید می‌گردانند. عذاب شدیدی که از درون، کافر به آیات را می‌خورد و پوکه می‌کند و از بیرون او را می‌کاهد و به سقوط می‌برد، از ناهماهنگی درونی است و

استشعار بدان و از شعور بیدار و انتقامجویی که از قلوب مردم مؤمن و حقجو برانگیخته می‌شود و به جوشش و آشفشانی در می‌آید. این عذاب شدید و دائم اگر تسکین یابد همان درحد تخدیر استشعار و شعور است که همیشگی و پایدار نیست، و چون عوامل تخدیر و غفلت از میان رفت شعله‌ور می‌گردد؛ نه از میان برداشتن و بی اثر کردن عوامل تخدیر و کشف پرده غفلت و تیز کردن شعور به عذاب به اختیار و خواست معذب است: «لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ فَصُرُكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدًا» - ق ۲۲ - و نه برانگیختن شعور عدالتخواهی و وجدان انتقامجویی. کار عقل و اراده همین است که شعورهای برافروخته و وجدان‌های برانگیخته را در راه وصول به حق و تعذیب و انتقام رهبری کند و هماهنگ گرداند. پس مشیت قاهر و انگیزنده است برتر و نیرومندتر از خواست منتقم (بفتح قاف). والله عزیز ذواتقام که سر رشته حرکت و انتقام به مشیت اوست: ذواتقام. تاخت و تاز کفر کیشان ستم‌پیشه نمی‌تواند آنها را از عذاب حتمی برهاند و مؤمنان ستمزده را نباید بفریبید: «لَا يَغْرِبُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ. مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ» آیات ۱۹۶ و ۱۹۷ پایان همین سوره می‌باشد، پس از شکست‌ها و تجربه‌ها و رهبری‌هایی که در آن آمده است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ - هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَإِلَهِ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - تعلیل کبروی برای دو وصف «عزیز ذواتقام»: چون آنچه در درون و اعماق زمین و آسمان از او پوشیده نیست - از پدید آمدن قوا و نیروهای محرك و تضادها و مراحلی که از سر می‌گذرانند و فعل و انفعال - هائی که از درون آنها رخ می‌نماید همانند آنست، آنچه در درون گزیده حیات انسان و اجتماع می‌گذرد تا به کیفیت ناهماهنگی و تضاد و عذاب ناشی از آن می‌رسد و گونه‌های متضاد آشکار می‌گردد؛ باطل دچار توقف و ضربه انتقام و سقوط می‌شود و حق راه باز می‌کند و تکامل می‌یابد: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ، وَلَكُمْ الْوَيْلُ بِمَا تَصِفُونَ، انبیاء ۱۹ - والله عزیز ذواتقام.

فعل لَا يَخْفَى اسرار را می‌رساند، وَلَا فِي السَّمَاءِ تَأْكِيد و توسیع لَا فِي الْأَرْضِ است: نه همین آنچه در زمین کوچک و زیر پای شما است، آنچه در آسمان عظیم و پهناور است نیز بر او هیچگاه پوشیده نمی‌شود - هُوَ الَّذِي يَصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ - همچون شاهدیست صُغْرَوِي برای اثبات - إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ - و خود متضمن برهان است: همان اراده‌اوست که شما را در درون پیچیده رَحِمَهَا صورت می‌دهد و نقش می‌بندد. این حرکت و تصویر چیست و به اراده کیست؟ جز به اراده او، اراده عین علم یا ظهور آنست، پس این تصویرها بر او پوشیده نیست، پیوستگی و هماهنگی جهان شاهد بر وحدت اراده و علم است پس آنچه در زمین و آسمان است بیرون از علم او و پوشیده از او نمی‌شود.

آمدن ضمیر هُوَ الَّذِي به جای اسم ظاهر «الله» که راجع به اللَّهِ الَّذِي لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ ... است، همین وحدت اراده و علم را می‌نماید. تصویر: صورت‌بندی، تعبیر صورت، بر طبق استعدادها و کیفیت‌ها است؛ کیف یشاء حرکت و اِکمال استعداد و تصویرها از او و به سوی - لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ - ظهور و فعالیت صفات - الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - و تجلی - اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ - که «تَزَلَّ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ...»

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ. تکرار و اظهار ضمیر هُوَ الَّذِي همان وحدت الوهیت را می‌نمایاند. همان خدای یگانه حَيُّ قَيُّوم، همانکه آنچه در زمین و آسمان است از او پوشیده نمی‌باشد، همانکه شما را در درون رحم‌ها صورت‌بندی می‌کند؛ همان کتاب را بر تو نازل کرده است... مبدأ و منشأ همه بِكَ علم و اراده و صفات حَيُّ قَيُّوم است. انزل، ناظر به نزول جمعی و دفعی کتاب است که آیات محکم و متشابه از آن ناشی شده: مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ؛ محکم، پایدار و تغییرناپذیر در مقابل متشابه که معانی و مفاهیم مختلف شبیه‌نما و اشتباه‌انگیز دارد، نه در حقیقت شبیه (مشابه). همچون پدیده‌ها و رنگهای پیوسته و متدرج و تصویرها که شبیه به هم می‌نمایند، این تشابه

معانی و مفاهیم است که در تعبیرات و الفاظ آیات انعکاس یافته است. ام‌الکتاب اصل و منشأ و زاینده و مرجع ثابت کتاب است، همچون آفریننده جهان و انسان - *إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ... هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ. هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ* که همه از اصول ثابت و گونه‌های متغیر پدید آمده‌اند، قوانین و اصول ثابت و حاکم و محکم، نقش و هندسه کلی و عمومی برپا دارنده است. مواد و پدیده‌ها در ضمن و در حدود آن متشابه و متغیر می‌باشند کشف علمی و تکامل آن جز فهم و دریافت اصول قوانین کلی و برگرداندن تشابهات با آن اصول لایزال نیست والا نه علمی است و نه معلومی. هر پدیده‌ای نیز اصل محکم و ثابتی دارد که ماهیت آنست و تغییرات و تشابه در صورتها است والا نه این آنست و نه آن این - همان نطفه و جنین است و آن همین شده است. ضمیر «کم» همان اصل ثابت و «یصوِّرکم فی الارحام» صورتهای متغایر و متشابه است. آن ام‌الکتاب و اینها متشابه‌اند. *الکتاب هم، صورت تشریحی کتاب آفرینش است که ام‌الکتاب سرچشمه و اصل ثابت و تشابهات صورتهای تفصیلی و متکامل آنست: «كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» هود/۲، ام‌الکتاب که خبر جمع «هن...» و در مقابل تشابهات و به جای «امهات‌الکتاب» آمده، وحدت و جامعیت آنرا می‌نمایاند. همانکه دیگر آیات از آن ناشی می‌شود.*

با بیان و نظری دیگر، کتاب دو مرحله - یا چند مرحله - دارد: کتاب پیش از نزول و تنزیل، آن همان است که ضمائر اینگونه آیات به آن برمی‌گردد: *«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ دُخَانٍ/۳، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» قدر/۱* که در یک شب و در یک زمان آن کتاب نازل شده، نه بتدریج و در زمانها و مکانها و شرایط مختلف. این ضمائر مفرد راجع به همان کتابی است که در آیات دیگر نام برده و تصریح شده (رجوع شود به تفسیر سوره قدر): *«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ. ابراهیم/۱ - إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ. إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ بِالْحَقِّ. زمر/۲ و ۴۱ و...»* یا آن کتاب از مقام بلندش به تنزیل و به تدریج نازل شده: *«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. زمر/۲ و مؤمن و أحقاف. تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لِأَرْبَبٍ مُبِينٍ... سجده/۳ - نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ - آل عمران/۳ تَبَارَكَ*

الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ. فرقان/ ۱ و...» این کتاب در مرتبه عالی و اعلی محفوظ است: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ - بروج/ ۵» و مکنون است: بشر محبوب به حواس و آلودگیها آن را مس نمی کند: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ. فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ. لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ. تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ. واقعه/ ۷۷ و ۸۵ و...» و در مرحله پس از نزول و تنزیل و در مسیر زمان تفصیل و تفریق گردیده: «كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. فصلت/ ۲» - «كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ - هود/ ۱» - «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يَفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلُ الْكِتَابِ لِارْتَبَابٍ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. بونس/ ۳۹ - وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا - اسراء/ ۱۰۶» «وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ. اعراف/ ۵۳» با توجه و دقت در تعبیرات و ضمائر این آیات، کتاب (قرآن) پیش از نزول و تنزیل، محکم (ثابت و کلی و نامتغیر) و جمع و مکنون بوده و پس از نزول به گونه تفصیل و تفریق و ظهور درآمده، آن کتاب محکم و مکنون و در مقام جمعی، ام الكتاب است: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. وَإِنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ. زخرف/ ۳ و ۴» - و مقام برتر داشته «لعلى» و محکم و حکیم بوده «حکیم» - برتر از حواس و اندیشه ها بوده و به گونه زبان خاص (عربی و قرائت لغت و کلمات) نبوده، حکیم و برتر از تغییر و تشابه و تنوع زمان و مکان و اندیشه ها بوده است: اصول ثابت هستی، قوانین ثابت جهان و انسان، معرفت مبدأ و توحید و صفات علیا، رابطه خلق با خالق، مراحل معاد و تکامل مسؤولیت و تعهد انسان و احکام کلی عقلی و عملی، چون فروع نظری و فکری و عملی از آن ناشی می شود و زاینده است، و نیز همه به سوی آن باز می گردند: و تاویل می یابند: ام الكتاب است. همچون مسائل بسیط ذهنی و اصول کلی عقلی و علمی که مسائل فرعی و تطبیقی از آنها ناشی می شود و به آنها بازمی گردد. آن کتاب محکم و حکیم و ام الكتاب و محفوظ و مکنون، در مراتب نازل شده و تنزل یافته در ظروف اندیشه های گوناگون و زمانها و مکانها و شرایط و استعدادها، به صورت کلمات و آیات متفرق و تشبیهات و متشابهات و امثال و تمثیلها و تفصیلها تبیین گردیده، قرائت شده و در ظروف حوادث و قصص گذشته و زمان نزول و تعبیرها و عبرتها و احکام ناسخ و منسوخ و عام و خاص و مجمل و مبین و مطلق و مقید درآمده است. در نتیجه، این آیات مفصل و تنزل یافته، همان محکّمات و ام الكتاب است که در لباس عبارات و کلمات و... درآمده متشابه گردیده است: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا... زمر/ ۲۳» - متشابهات، به اصول محکّمات که مضمون اصلی آیات و در ضمن متشابهات است تاویل می گردد تا اصول کلی قوانین و سنن و تحولات دریافت شود و مسائل جزئی و زمانی و مکانی عبرتهائی است برای عبور اندیشه ها به سوی محکّمات و

حکمت‌ها، همه تشبیهات و تمثیل‌های قرآن درباره مبدأ و معاد و جهان، متشابهات است که تفکر و تعمق و تدبر در آنها آفاق باز و بازتری می‌گشاید و از محدودیت و بستگی و جمود می‌رهاند و راههای تحرك و اجتهاد را باز می‌گرداند: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...» همان کتابی که خداوند نازل کرده به دو گونه است: ... محکمات که ام‌الکتاب است و متشابهات: تشابه در معانی و الفاظ، تشابه در مراتب طولی تا ام‌الکتاب و کتاب محکم و محفوظ و مکنون. بنا بر این، ضمیر «تاویل» راجع به کتاب است نه اُخَرُ متشابهات، چون محکمات در ضمن متشابهات و با آنها جریان دارد «حرف ظرف آمد در او معنی چو آب - بحر معنی عنده ام‌الکتاب». از این آیات سوره قیامت: «لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ - إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ - فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ - ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ - قیامت/ ۱۹ - ۱۶» (اگر ضمائر راجع به کتاب باشد نه مسأله قیامت که بعضی احتمال داده‌اند) چنین برمی‌آید که در آغاز نزول وحی، آن حضرت شتاب در قرائت و بیان را در طول زمان و حوادث به عهده مبادی وحی می‌گذارد تا القائات وحی با سخنان و تعبیرات وحی گیرنده آمیخته نشود و آنچه باید به تفریق و تدریج قرائت و بیان شود، از زمان و شرایط متناسب پیشی نگیرد. با توجه به این آیات معلوم می‌شود که متشابهات همین نیست که تشابه در مقصود و معنی، یا بعضی آنها با بعضی دیگر تشابه داشته باشد. متشابه از جهت تشابه با محکمات هم هست که از دو جهت ظاهر و مقصود نهائی و تاویلی هم محکم است و هم متشابه.

این بیانی جامع و کلی از مفهوم محکم و متشابه است که از پیوستگی آیات و معانی این کتاب و وصف ام‌الکتاب بر می‌آید. آنچه مفسران در تفسیر محکم و متشابه آورده‌اند یا بیان مصادیق کلی و جزئی و یا تعریف‌های لفظی است مانند اینکه محکم: «مبین و مصرح» و متشابه: «مجمل و مبهم» است؛ محکم آنست که دلیلش روشن و واضح باشد مانند دلایل شناخت خدا و اسماء و صفاتش. متشابه: «براهین روشنی ندارد چون خصوصیات معاد و بهشت و دوزخ» محکم: «دلیلش شناخته»، و متشابه: «ناشناخته» است؛ محکم: «تاویل بردار نیست» و متشابه: «تاویل دارد» محکم آنست که بیان و تفسیر ندارد، فهم متشابه بوسیله بیان و تفسیر است؛ در محکم اندیشه و عقل راه می‌یابد برخلاف متشابه. محکم: آیاتی است که ظاهرش مقصود و حجّت است و ظاهر متشابه مقصود نیست؛ آنچه صریح است و تفسیرش مورد انفاق و آسان

می باشد محکم و آنچه مورد اتفاق نیست و دشوار است متشابه: محکم آنست که و همچنین... این تعریفها بیشتر توضیحات و معانی و صفات الفاظ است نه تعریف و یا بیان معانی جامع محکم و متشابه و ام الكتاب و همین توضیحات لفظی هم نارسا است. مانند مجمل و مبین یا صریح. چه بسا کلامی که مجمل و محکم است یا نامجمل و متشابه و یا متشابه و مجمل که با بیانی واضح می شود، با آنکه به صراحت آیه، تشابهات تأویل دارند نه توضیح، و تأویل آنها به محکّمات است و یا به براهین قاطع و همچنین قابل تأویل بودن یا نبودن، توضیح لفظی است نه تعریف و نه بیان مقیاس، و نیز تأویل به معنای تفسیر، یرده برداری از روی کلمات نیست؛ تأویل: برگرداندن معانی ظاهر و متشابه به معانی محکم است و به صراحت آیه، مخصوص است به خدا و راسخین در علم. ظهور لفظ و حجیت و اراده ظاهر آن نیز معنای محکم و مقابل آن به معنای متشابه نیست، زیرا در تشابهات هم، ظاهر الفاظ مقصود و یا حجیت است و یا مورد اتفاق بودن یا نبودن، چه کمتر لفظ و یا معنایی در قرآن مورد اتفاق است، و بعضی از علماء، ظواهر قرآن را نیز حجیت نمی دانند.

دشوار بودن الفاظ یا معانی متشابه با تأویل به محکّمات آسان می شود، وضوح ادله و خفای آن بیش از آنکه با مفهوم محکم و متشابه مطابق نیست، به حسب اذهان و قدرت و تفکر اشخاص مختلف است، چه بسا که شناخت برهانی توحید و صفات و اسماء و همچنین ادله احکام و دیگر مسائل برای کسانی واضح و بر مردمی پوشیده است و همچنین رسا بودن و یا نبودن ادله. راغب اصفهانی که بینش خاصی در شناخت لغات دارد، در کتاب مفردات خود، اقسامی برای متشابه بیان کرده است: تشابه یا در لفظ است یا در معنا و یا هر دو. تشابه لفظی یا ناشی از غرابت (نامانوسی) لغوی است چون: «أَبَّ - به تشدید با - و یزقون» و یا ناشی از اشتراك لفظ: «عین، ید» یا تشابه راجع به کلام است از جهت اختصار: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا...» یا بسط: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» یا نظم: «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» یا معنی چون اوصاف خدا در روز قیامت از جهت لفظ و معنی و کیفیت، عموم و خصوص کیفیت: وجوب و کذب، زمان: ناسخ و منسوخ. مکان: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ...» شرائط: شرایط عبادت و احکام.

بنابر این گونه تقسیمات، تشابه بیشتر همان تشابه الفاظ و یا دلالت بر معانی مشترك یا مشكل، یا عام و خاص و از این قبیل می باشد و جز آنها محکمانند. یا آنکه این معانی لفظی اگر تفسیر دارد تأویل ندارد و علم آنها مخصوص خدا و راستخین در علم نیست. بعضی هم در تفسیر محکم و متشابه به يك یا چند مثل اکتفا کرده اند: حروف اوائل سوره ها متشابهات است یا با آیات منسوخه و مجمل. یا آنکه این حروف معنای لغوی ندارد و آیات منسوخه و یا مجمل يك معنا بیشتر ندارد. متشابه فاعل از تشابه به معنای شبیه نما است که در یابنده معانی مختلف و شبیه با هم از لفظ و کلمه در می یابد و دچار اشتباه می شود و بسا يك حقیقت و معنا دارد و معانی شبیه ندارد. پس مثالهایی که آورده اند یا معانی مختلف ندارند و یا اگر دارند با هم شبیهند، نه آنکه متشابه باشند مانند لفظ مشترك که در لفظ شریکند، یا افراد کلی - چه متواطی و یا مشکک - که در معنا با هم شریکند، و حقیقت و مجاز که در وجه شبه شبیهند. پس اینگونه بیانه ها و توضیح ها و مثالها، معانی جامع و کامل محکم ام الكتاب و متشابه را نمی رساند. محکم: ثابت و پایدار و نامتغیر است و از جهت اصل و مرجع و منشأ فروع بودن، ام الكتاب است. متشابه در مقابل محکم، مختلف و متغیر و فرع است. پس آنچه از اصول شناخته و اعتقادی راجع به مبدأ و توحید و معاد و حشر و بهشت و دوزخ و اصول و صفات خداوند و اصول علمی و اخلاقی از احکام و سنن اجتماعی و تاریخی در قرآن آمده از محکمان و أم الكتاب است، و آنچه از اوصاف و کیفیات تشبیهی و صفات و تمثیلهای فروع که تا اذهان و اندیشه و محسوسات بشری تنزل یافته و برای کسانی اشتباه انگیز است، از متشابهات می باشد که باید به محکمان برگردد و تأویل یابد. همین استحکام و ثبات که هماهنگ با تشابه و تحول است، برهان ابدیت و جاودانگی کتاب است که هماهنگ با تحول و تکامل پیش رود، همچون اصل حیات که در فروع استعدادها و صورت های متشابه و شاخه ها جریان دارد و همه از آنست و بر گشت همه بدان، و همچون سرچشمه جوشان و موج از تحول و تنوع و در بسترهای حدود و گونه های مایه گیر و متشابه

پیش می رود تا از ماندن در حدود و تشابهات رهیده شود.

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ. فَأَمَّا الَّذِينَ...
گذشت و عبور از تفصیل محکم و متشابه و تقسیم و بیان و تفصیل از چگونگی
دریافت اشخاص و پیروی از آنهاست. مفهوم مخالف تفصیلی فَأَمَّا الَّذِينَ... مردم دیگری
را می نمایاند که چون راست بین و راست منشند از متشابهات پیروی ندارند و یا
پیرو محکمانند. فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ، ثبات و نفوذ زینغ را می رساند که زینغ «کجی و
حیرت زدگی» منش روحی و روش عملی آنان گردیده پیروی از غرائز پست و
شهوات آنان را از راست بینی و راست گوئی منحرف و متحیر گردانیده است.
اینگونه آدمیان نه حق را چنانکه هست می بینند و نه بدان می گرایند. حق و
حقایقی را می خواهند که وسیله و مطابق با کج منشی و هواهایشان باشد و همینکه
نبود آنرا تأویل می کنند و آنرا در امتداد متشابهات و مشتبهات انحرافی خود
می گردانند. تَفْرِيعٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ، به ما ابهامی و به صورت فعل و حدوث به لا،
وَأُخْرٌ مُتَشَابِهَاتٍ که جمع است، همین حدوث تشابه را در قلب و دید آنان می نمایاند.
خاصیت قلوب زنگاری و مُعْوَج (زینغ گرفته) همین است که تابش انوار آیات
بدان به گونه خطوط پراکنده و منکسر انعکاس یابد و از این زاویه چه بسا محکم
متشابه می نماید. ضمیر مِنْهُ راجع به الکتاب است: واما آنانکه در قلوبشان زینغ
جای گرفته همی پیروی فکری و عملی می نمایند آنچه را که از کتاب متشابه
نماید نه از محکم کتاب پیروی می کنند و نه از مجموع متشابهاتی که می تواند
محکمات را بنمایاند. چنانکه مجموع شعاعها و الوان طیفی نمایاننده نور کامل
است. این پیروی ناشی از منش ناخود آگاه زینغ قلوب آنانست و روش آگاهانه
و غائی آن ها فتنه جوئی و تأویل یابی است. ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ، مفعول له و بیان
غائب است و عطف ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ، مسیر اندیشه آنها را می نمایاند، پی جوئی تأویل
مَا تَشَابَهَ مِنْهُ در مسیر ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ می باشد نه آنکه بخواهند به تأویل متشابهات علم
یابند همچون راستخان در علم. اینها خلفا و همانند کاهنان باطل می باشند که از

رصدخانه تاریک و محدود ذهنشان کتاب آسمان وحی را رصد می نمایند تا تأویل آیات متشابه را دریابند و دامی برای جادوگری و ساحری خود سازند. اینها همکاران همان بابلیان و اسرائیلیانند: «واتبعوا ماتناو الشیاطین علی ملک سلیمان...» بقره/۹۷ که ملک سلیمان را پوک و متلاشی کردند، اختلاف، نفاق، مذهب سازی، گروه بندی، دشمنی و کینه توزی، اشعری، معتزلی، جبری، تفویضی، حدوئی، قدیمی، صوفی، شیخی... از رصدخانه های همین ها سر بر آورده است و همه به آیات استناد کردند. همین گروه ها با تأویل آیاتی چون «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمَلِكِ...» دیوانگان شهوت و مقام و خیانتکارانی چون معاویه و یزید را بر کرسی خلافت اسلامی مستقر کردند تا درخشندگی محکومات را که به گروندگان، استحکام فکری و اجتماعی و اقتصادی می داد و آنها را به سوی عزت و قدرت و کمال پیش می برد پوشانند و اسلام را مسخ کردند و اکنون هم پایگاه های مرئی و نامرئی استعمار گراند. این پیشگوئی که در زمان نزول قرآن اثری از آن به چشم نمی آمد، خود یکی از معجزات قرآن است: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَبْحٌ قَيْتِيَعُونَ مَاتَشَابَهُ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ. وَ شَائِدٌ كِه عَطْفٌ وَ ابْتِغَاءُ تَأْوِيلِهِ رَاجِعٌ بِيهِ كِرُوهُي دِيكِرٌ بِيَشُدُّ كِرُوهُي اَز كِيَجْ دَلِي وَ كِيَجْ اِنْدِيَشِي، بَرَاي فِتْنِه جَوُوِي اَز مَاتَشَابِه پِيروِي مِي نَمَايند وَ كِرُوهُي اَز سَاد كِي وَ فِرُو مَابِكِي بَرَاي يَاقْتِن تَأْوِيل اَز مَاتَشَابِه پِيروِي مِي كِنند.

وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرُّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَكِّرُ إِلَّا الْأُولَئِي وَالْآلِيَاب. مرجع ضمير تأويله - مانند ضمير ابْتِغَاءُ تَأْوِيلَهُ - ظاهراً «مَاتَشَابَهُ مِنْهُ» است. تأویل مَاتَشَابِه را از کتاب جز خدا نمی داند نه آنها که قلوبشان را زین گرفته و فتنه جویانند. شواهدی هم هست که ضمير تأويله - همچون ضمائر منه، مَاتَشَابِه مِنْهُ - راجع به «الكتاب» باشد: ۱- ظاهر مَاتَشَابِه این است که تشابه را ذهن های کج آنان انتزاع می کند و با آن ذهن ها را متشابه می نمایند، پس واقعیت و تأویل ندارد. ۲- متشابهات در قرآن، مشخص و جدا در عرض محکومات

از آن تنزل یافته تفصیل و متشابه: «كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» هود/۲ - همانند مشیت حکیمانه تقدیر و تکوین که از ام‌الکتاب به صورت‌های ثابت و متغیر در می‌آید: «يَمْخُوَاللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُنشِئُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» رعد/۴۰. پس محکمت و ام‌الکتاب در مرتبه اعلاّی مشیت است و هر چه نازل شده تفصیل و متشابهات: «منه آیات محکمت هن ام‌الکتاب و آخر متشابهات» نه آنکه محکمت و متشابهات جدا و در عرض و مقابل هم باشند؛ و منہ بیان منشأ است نه به معنای تبعیض و برای تقسیم. «و آخر متشابهات» در مورد «و منہ...» گویا ناظر به همین مرتبه نزولی دارد که متشابهات فروع و ناشی از ام‌الکتاب است. با این تبیین، تأویل کتاب برگشت-نه بر گرداندن- آن به محکمت و ام‌الکتاب است. همچنانکه نوشته‌ها و گفته‌های بشری از احساس بصری و سمعی و تقدیرات ذهن به معنای تأویل می‌یابد و هر چه معانی عبارت از علمی و فکر برتری، نزول یافته باشد، تأویل و صعودش برتر است. تأویل رؤیا و احادیث که به تکرار در سوره یوسف آمده همین برگشت صورت‌های متشابه رؤیائی است که قوای تخیل را به واقعیت اصلی آن، می‌نمایاند اگر رؤیای صادق انعکاس واقعیات باشد، نه احلامِ درهم «أضغاث أحلام»، یوسف رؤیای خود و رفیق زندانی و ملک را به واقعیاتی که در حال حدوث بود تأویل کرد، همچنین است آنچه در سوره کهف آمده از تأویل کارهای متشابه و به صورت ظالمانه‌ای که به دست بنده خدا و همراه موسی انجام شد. از آیاتی که راجع به تأویل دانی یوسف و همراه موسی آمده معلوم می‌شود که علم به تأویل، شناخت خاص روانی و رابطه و انطباق صورت‌های متشابه با اصول و واقعیات می‌باشد و الهامی است نه اکتسابی: «وَلِذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...» یوسف/۶ «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...» یوسف/۱۰۱ «فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» کهف/۶۵. پس هر چه حقایق تنزل یافته به صورت‌های محسوس و متشابه با اندیشه‌های پائین در آمده برتر از دریافتهای ذهنی باشد، علم به تأویل آنها نیز برتر از افکار و دریافتهای می‌باشد، و چون نزول قرآن از مبادی اعلاّی الهی و ذهن کلی عالم است، تأویل جامع و کامل

آنرا جز خدا نمی‌داند: ولا یعلم تأویله إلا الله. و همین تبیین، تأیید قرائت به وقف
 إلا الله است که والراسخون کلام استینافی و ابتدائی است و خبر آن بقولون... با
 ارجاع ضمیر تأویله به‌الکتاب. مفهوم حصر همین است که تأویل مجموع کتاب را
 جز خدا نمی‌داند، نه بعض کتاب یا تشابهات و یا مراتب نازلتر آنها را. از آیه
 «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا بَأْنِهِمْ تَأْوِيلَهُ...» یونس / ۳۹ و آیه «هَلْ يَنْظُرُونَ
 إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ...» اعراف / ۵۳، می‌توان فهمید که با احاطه عالمی در مسیر
 تحول جهان و ظهور قیامت و تکامل عقلی و علمی انسان، آیات قرآن تأویل می‌شود
 و آیاتی تأویل شده یا تأویلش رخ نموده است. از این رو با این درصافت، عطف
 والراسخون به‌الله هم شاید رسوخ عبور و نفوذ و ثبوت را می‌رساند و ظرف فی‌العلم،
 صورتهای حقایق معلومات را که معبر و منفذند، راسخین در علم (نه علما) در پرتو
 هدایت قرآن و الهامات آن از اظلال و صورتها و تشابهات می‌گذرند تا خود را
 در پرتو اصول و حقایق کلی و ثابتی رسانند که از آنها نمی‌توانند پیشتر روند و
 تشابهات را در پرتو آن حقایق عینی در می‌یابند. اینها در ظرف علوم پیش‌رفته و
 با پله‌های آن بالا می‌روند و حجابهای غرور انگیز را از میان بر می‌دارند؛ «نُورُهُمْ
 يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ...» تحریم / ۸ و علمای حرفه‌ای و انبانی مغرور که شعاع محدود
 علمیشان گوشه و سطحی را روشن می‌کند و حجاب ماوراء می‌شود، در حجاب
 معلوماتشان چنان در می‌مانند که جز همان خط شعاعی را نمی‌بینند و ماوراء آنرا
 تکذیب می‌کنند. «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا بَأْنِهِمْ تَأْوِيلَهُ». چون علمشان
 محدود است نه علم احاطی، قرآن با آیاتی از آنرا که تأویلش را نیافته‌اند و یا
 زمان تأویلش نرسیده است، تکذیب می‌کنند (مانند فاقد حس یا حواسی که
 مدرکات دیگر را به‌مقیاس حس می‌داند در می‌یابد یا آنها را باور ندارد).

۱- أَنْ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اتِّعَانِ السُّدْرِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ
 الْغُيُوبِ... نهج البلاغه ط ۸۹ قسمت دوم (الأشباح) راسخون در علم همان کسانی‌اند که خدا
 آنها را از فرو رفتن و نفوذ در سدهائیکه در برابر غیب‌ها زده شده بی‌نیاز ساخت و
 برتر آورد.

راسخون در علم در حد وصف رسوخشان، احاطه علمی به تأویلات دارند و چون در يك شعاع مستقیم رسوخ می‌یابند، نه از زوایای محدود و مختلف، اختلافی ندارند. «أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ - حدیث، همچنانکه همه پیغمبران، با اختلاف زمان و محیط، از جهان و عالم و مبدأ و معاد و اصول حیاتی، يك دید و يك دعوت داشتند؛ همینکه ائمه طاهرین علیهم السلام وحدت دید و بینش داشتند، امام و نمونه‌های کامل راسخان در علم بودند. «تَعَنُّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَتَعَزُّ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ» آنان خلفا و خاندان همان پیغمبری بودند که محکمت و متشابهات قرآن بر قلب او نازل شده است «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ». و از او بر قلب پاك فرزندان معصومش پرتو افکند. همینکه در بسیاری از روایات ما آنان را راسخان در علم یا نمونه‌های کامل آن شناسانده‌اند، دلیلی برای عطف الراسخون به الله است. مگر آنکه آنان، چون موطن وحی و تنزیلند و مانند شخص پیغمبر (ص)، از همان طریق تأویل را در می‌یابند، مشمول حصر الاله باشند نه از راسخان که صعودشان با رسوخ در علم است و انطباق راسخین در علم بدانان درك مخاطبان و مدعیان باشد. چه آنها را از راسخون یا مشمول حصر یا واسط بدانیم؛ اگر والر اسخون عطف به الله باشد، يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ... جمله وصفی یا حالی برای الراسخون است: راسخان در علم که تأویل کتاب با آیاتی و با مرابئی از تأویل آنرا می‌دانند، این صفت و بینش و حال و مقال را دارند که می‌گویند: ایمان آوردیم و همه از پیشگاه پروردگار ما است. ضمیر متصل آمنتابه، راجع به الكتاب است. این ایمان به کتاب با آن وصف عمیق الراسخون، ایمان علمی و برتر از ایمان اولی و فطری را می‌رساند ایمان به کتاب با محکمت و متشابهاتش که بسا برای عالمانی شبهه‌انگیز و برای زائغ القلوب فتنه‌انگیز است. اینها با رسوخ علمی اگر علم تفصیلی به تأویل ندارند، ایمان علمی اجمالی و قاطع به همه دارند: كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا. كل بدون عطف و اضافه، و اضافه عند و صفت رب، بیان آمنتابه است: چنان ایمان علمی و شهودی به کتاب دارند که می‌گویند: همه محکمت و متشابهات آن از پیشگاه

پروردگاران است. همان پیشگاه (عند) که ام الكتاب: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ... وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» و لوح محفوظ: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» بروج/ ۲۲ و کتاب مکنون: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» واقعه/ ۲۹ است که جز اندیشه قلوب پاک از زینغ و آلودگی نمی تواند با آن تماس گیرد؛ همان مقام والائی که آیاتش پیش از تفصیل و تفریق و تشابه محکم و جمع بوده است: «كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ» هود/ ۱ - «وَقُرْآنًا... وَتَزَلْنَا نَزِيلًا» الاسراء/ ۱۰۶. راسخان در علم همه کتاب را از آن پیشگاه اعلاى رب می دانند که تشابه و تنزیل آن برای تربیت و بالا بردن عقول مستعد است. اگر والراسخون مبتدا و بقولون خبر آن باشد این تناسب با وصف الراسخون و پیوستگی را ندارد، چون هر عالم و جاهل مؤمن، با ایمان تحقیقی یا فطری، همین وصف و مقال «آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» را دارد و منحصر به وصف راسخان نیست. گرچه با وقف بدال الله و پیوستگی و صف الراسخون اشعار به این دارد که راسخون قدرت دریافت تاویل و یا زمینه آن را دارند، بنا بر این بحث و جدال بیش از لزوم در ترکیب آیه تا آنجا که همین آیه به صورت تشابهات در آید و هر گروهی برای نظر خود آنرا ترکیب و تاویل نمایند اگر از زینغ قلب نباشد از بی مغزی یا پوک مغزی است.

وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ - تذکر آگاهی حاصل از تنبیه و تذکیر و یا برخورد با مسائل متشابه و متضاد، و الالباب جمع لب: مغز اندیشمند و مایه دار و نمودار تکامل آدمی است. مقیاس تکامل دیگر جانداران هم حجم و وزن و تقسیمات اسرار آمیز مغز آنها می باشد. شاید جمع آمدن الباب ناظر به همین جامعیت باشد: «أُولَئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ... لَا يَأْتِ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» بیش از مغز، انگیزه ها و طلبهائیست که از درون می جوشد و می خواهد و می جوید و دوست می دارد و عشق می ورزد و نفرت دارد و پیش می راند و می هراسد، و چون در سراسر وجود انسان و در حرکات قلب و نبض و با جریان خون است، نام و نشانی از مبدأ و منشأ آن جز «قلب» نمی توان یافت. همان چیز است که مغز و اعصاب حسی و تحریکی را زیر نفوذ

می گیرد و برای خواسته‌هایش به دیدن و شنیدن و لمس و تخیل و تفکر و حرکت وامی دارد. اگر قلب مستقیم و در طریق حق و خیر و کمال بود، همه ادراکات و دستگامها را بدان سو پیش می برد و اگر متمایل به اباطیل و هواها (زایغ) بود همه را بدان جهت می دارد و مغز را در دیوار اوهام و شهوات نهی و پوک می کند و بیماریهای میراثی و عصبی هم در بی مغزی و آفت زدگی مؤثر است؛

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ- این دعا و التماس خاضعانه، بیان پیوستگی راسخان در علم است به مقام ربوبی و آگاهی و هشیاری و نگرانیشان به جواذب مخالف و جنبشهای درونی تا مبدا انحراف و نوسان و تجری در قلبشان پدید آید و به پیروی از متشابهات و فتنه و تأویل جوئی کشیده شود: «وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ، و هم احساس کامل به نیازمندی و جذبشانرا به مقام ربوبی می نمایند. نسبت زینغ قلب به رب از جهت صفت ربوبی و در زمینه استعداد زینغ «وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ، و یا اختیار و خواست آنست: «قَلَمًا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» صف ۵، که هم با فعل لازم اختیاری آمده «زَاغُوا» و هم با فعل متعدی «ازاغ»، و نیز در دیگر آیات در قرآن نسبت به شخص و قلب و بصر و اختیاری و غیر اختیاری و به معنای کجی و انحراف و حیرت زدگی آمده است: «قَلَمًا زَاغُوا»، «وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ...»، «فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ»، «لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا»، «مَا كَذِبَ زَيْغُ قُلُوبٍ فَرِيقٍ مِنْهُمْ...» نوبه ۱۱۸، «مَا زَاغَ الْبَصَرُ» النجم ۱۸، «وَإِذَا زَاغَتِ الْأَبْصَارُ» احزاب ۱۱، «أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ» زمر ۶۴، چنانکه صفت ربوبی در زمینه و اختیار زینغ امداد می کند، در زمینه خیر و رحمت و اختیار آنها و هاب بیدرینغ است: «إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ». تکرار خطاب همین را می رساند.

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ يَوْمَ لَارْتَيْبُ فِيهِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ- این مناجات عمق

ایمان و بُعد دید راسخین را تا مسیر نهائی می نمایاند. صفت ثبوتی «جامع» به جای فعل حدوثی «تجمع» کشندگی و پیشبری را، لیوم، به جای «فی یوم» مالکیت و تصرف و غایت را می رساند، لاریب فیه از نظر دید ایمانی و رسوخ علمی و یقینی راسخان است، هم در ابعاد نزولی که به همه ابعاد تا حواس و مشاعر و اذهان نازله و مختلف نزول یافته «كُلُّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» و هم در تحولات و تکاملات ذهنی و عقلی مردم. إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ که از متشابهات و اظلال حروف و کلمات و تمثیلهای و محدوده آنها می گذراند و حدود را از میان بر می دارد و روز به روز او را به ظهور حقایق عریان می رساند، لیوم لاریب فیه که در آن هر چه هست و آنچه هست بی شبهه متشابهات و ریب، آشکارا رخ می نماید. صفت ربوبی «جامع الناس» شعاعی از اسم کامل و جامع (الله) است با همه تجلیات و برخوردها و تضاد در نمودها. عدول از خطاب و اسم رب: ربنا، به اسم جامع «الله» گویا ناظر به همین باشد.

فعل مضارع يُخْلِيفُ از اِخْلَاف: انجام ندادن وعده و کاری دیگر به جای آن، گذاردن چیزی به جای آنچه باید. میعاد به معنای مصدری وعده و به معنای اسمی وعده گاه: همان مبدأ و جامع همه صفات از آنچه با وحی وعده داده و وعده گاهی که لازمه و علت غائی حرکات خروشان و پیشرو است، خلاف نمی کند و سکون و وقفه و مسامی در میان نمی آورد. آن روز میعاد روز تأویل کامل همه کتاب است، هماهنگ با تأویل انسان و جهان. «یوم یأتی تأویله...» که جز خدا نمی داند «ولا یعلم تأویله الا الله...» از این شب متشابهات و اظلال تا آن روز میعاد تأویلات در حد رسوخ در علم و نفوذ در اعماق و بطون است و هر چه رسوخ بیشتر رود، ایمان به عظمت عمق و لجهها بیشتر گردد تا خروش: «آمَنَّا كُلُّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» از دل و زبان نشان بر آید. همانسان که هر چه در علم و کشف اسرار آفرینش پیش می روند عظمت و عمق آنرا بیشتر می نگرند. آنکه به ساحل نزدیکتر شود و در آبهای آن قدم گذارد عظمت و عمق و خروش دریا را بیشتر در می یابد و توقف ذهن در سطح جهان و پدیدها و ترکیبات و فعل و انفعالات آن. چون توقف نظر در سطح دریا و جابها و امواج آنست که موجب غفلت از عظمت و اعماق دریا می شود. توقف در متشابهات و تمثیلهای

وترکیبات و تبلور حروف و کلمات آیات قرآن هم از رسوخ در بطون و اعماق و دریافت تأویلات باز می‌دارد. تفسیر که پرده برداری از کلمات و دریافت معانی لغات و تمثیلهای است، باید کلید درهای بسته باشد تا راه اندیشه و تدبیر را باز کند. «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالُهَا» محمد/۲۷، و با تدبیر است که می‌توان وحدت همه آیات و مشابهات و محکمات و مبداً آنرا دریافت. «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانُوا مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» نساء/۸۵. مشابهات آنرا از اسماء و صفات الهی «سمع، بصر، ید، دوستی، خشم، کلمه، روح، استقرار بر عرش، تنزیه و تأویل نمود و همچنین تمثیلهای لذات و نعمت‌های بهشت و در مقابل آن آلام و عذابهای دوزخ: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ» رعد/۳۵، «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ، فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ، وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَتَطَّعَ أَمْعَانُهُمْ» محمد/۱۵، و همچنین است احکام مشابه و متغیر و ناسخ و منسوخ و غیره... بخصوص که مشابهات، لازمه نزول و تنزیل از علم و اراده‌ی اعلی است، همانند وجود مطلق و بی‌نمین که در مراتب آیات نازله انعکاس‌ها و تعین و تشابه‌ها را پدید آورده است، و علم و اراده‌ی اعلی که به صورت نیروهای نسبی و حیات و ترکیبات در آمده است، و همه به‌أم‌الکتاب و وجود قدرت و اراده‌ی مطلق تأویل می‌یابند و همینکه تشابه از لوازم نزول و تنزیل است، دیگر نباید برای مشابهات قرآن که فرقان و قول فصل است توجیهاتی نمود و خواصی آورد: - تا مؤمنان بیاندیشند و ندبیر کنند و ثواب بیشتر نصیبشان شود، تا مردم آزمایش شوند و زائغ‌القلوبها و فتنه‌جویان از مؤمنان خالص و راستخان متمایز گردند. تا خضوع و تسلیم آورد. تا همه در حد ایمان و علم از آن بهره‌مند شوند. اینها یا بعض اینها شاید که از نتایج و خواص مشابهات باشد نه حکمت و علت اصلی آن که همان حکمت و راز وجود و آفرینش است. تأویل مشابهات،